

طرح ۱۴ معصوم علیها السلام
مجموعه داستان‌های زینب و مادرش

شکست سکوت

نویسنده: حسن سیفی

سال ۱۳۹۳

سرشناسه	: سیفی، حسن؛ ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پندآور	: شکست سکوت/ نویسنده حسن سیفی.
مشخصات نشر	: تهران: سازمان حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس ارتش جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۸۸ ص؛ ۱۸ × ۱۲ س.م.
روم	: مجموعه داستان‌های زینب و ملرش؛ [ج] ۲.
شابک	: طرح ۱۲ مصوم علی‌محمداسلام.
	: دوره ۱: 978-600-6030-89-0؛ دوره ۲: 978-600-6030-90-0
	: قیفا
موضوع	: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
شناسه استاندارد	: حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس ارتش جمهوری اسلامی ایران
شناسه افزوده	: داستان‌های زینب و ملرش؛ [ج] ۲.
رده بندی کنگره	: ۱۳۴ - ۷۰۳۰۹ / PIR۸۳۳۸
رده بندی دیویی	: ۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۱۹۵۴۱۱۱

شکست سکوت (قصه‌های زینب و ملرش)

نویسنده: حسن سیفی

ویراستاری: حبیب اله حشمتی - مصطفی مختاری

طرح روی جلد و صفحه آرای: احمد حسینی نژاد

نوبت چاپ: اول

سال چاپ: ۱۳۹۳

شماره تان: ۱۰۰۰

چاپ، لیتوگرافی و صحافی: کوروش

قیمت: ۵۵۰۰۰ ریال

با همکاری موسسه فرهنگی هنری فروغ فلق - سرکار خانم زهرا همتی

ناشر: انتشار وابسته به سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ارتش جمهوری اسلامی ایران

تلفن تماس: ۸۱۹۵۴۱۱۱



به راستی برای پیروان انقلاب چه کسانی زحمت کشیده‌اند؟ اینان از چه جنسی هستند؟ چه کسانی داشته و دارند؟! اکنون جای این سوال باقی نماند. این انقلاب که به عنایات حق، توجهات ولی عصر (عج)، حمایت مردمی، رهبری داهیانه ولی فقیه، ایثار و فداکاری ملت‌بی نظیر ایجاد شده است، چگونه می‌تواند دوام یافته، تثبیت، تحکیم و اقتدار بایسته را بدست خواهد آورد؟ آگاهی از کدامین آسیب‌ها، فرصت‌ها و تهدیدها و مصلحت‌ها و نواقص می‌تواند ما را برای پیمایش گام‌های بعدی راهنمایی نماید.





بی‌شک همه‌ی آحاد ملت در پیروزی این انقلاب سهیم بوده‌اند و نمی‌توان این انقلاب را تنها محصول تلاش احزاب و گروه‌های سیاسی دانست.

این سه دهه در دهه‌ی چهل، حوادث آن روزگار را دیده و با گوشت و پوست خویش لمس کرده‌اند، اذعان دارند که نباید نقش مردم، به‌عنوان سهامدار اصلی این انقلاب، از یاد برود. به‌همین دلیل در این نوشتار به نقش مردم در پیروزی انقلاب بیشتر پرداخته شده است. همانانی که همیشه در دست داشته و دارند. آنانی که برای خود سهمی نمی‌خواهند.

وقتی حوادث و رویدادهای روزگاران پیشین بررسی و تحلیل می‌شود، این امر مهم ثابت خواهد شد که بسیاری از آنها تلاش دیگران را نادیده بگیرند. انقلاب را حاصل تلاش و قیادت خود و طیف خود تحلیل کنند. این گروه، شکل‌گیری، تثبیت، حفظ و توسعه انقلاب را نیز به خود نسبت می‌دهند و سعی سایرین را از یاد می‌برند. وقتی به متن جامعه مراجعه می‌شود و آنچه را پدید آمده، بر سر آن تحلیل می‌گردد، واقعیت‌ها خود را ملموس‌تر نشان می‌دهد. آن‌جاست که



دست عنایات الهی در روز به روز این انقلاب مشاهده شده و انسان را به اعترافی وا می‌دارد که حق ماندنی است.

برای بیان حقایق می‌توان از گونه‌های ادبی مختلف استفاده نمود. نثر، شعر، قصه، داستان، خودنوشت، دیگرنوشت، تئاتر و فیلم سینمایی هر کدام راه مؤثر برای بیان حقیقت‌ها و واقعیت‌ها خواهد بود.

بنا بر این روش‌ها در قالب داستان نیز می‌تواند بخشی از «رنج‌ها»، «درد‌ها»، «کشش» و «واکنش‌ها» را به خوبی نشان دهد.

داستان‌نویسی فرصتی است که می‌تواند گذشته را تبیین، حال را تحلیل و آینده را ترسیم کند. البته این بدین معنا نیست که تنها می‌توان با داستان گذشته، حال و آینده را بیان نمود.

داستان یک بستر مناسب است که خواننده می‌تواند بهی خود را داشته و دارد. نمی‌توان از آن غفلت نمود و این عرصه را به دیگران سپرد.

این مجموعه داستان تلاش دارد که با استفاده از گذشته و حال، آینده را به صورت شفاف بیان دارد. بدیهی است که در گذشته نمی‌تواند همه‌ی آنچه باید گفته شود را بیان کرد. می‌توان به عنوان نویسنده اقیانوس تلاش انسان‌ها از داستان نیز استفاده نمود.



در این مجموعه داستان سعی شده بُرشی زده شده و در آن بُرش آن چه را بر سر این مِلّت آمده بیان شود. این هنر نویسنده است که بتواند با واژگانی کمتر بیشترین مقصود را برساند.

در این کتاب تلاش دارد به متن مردم رفته و درد آنان را ترسیم کند. مردمی که ساده و بی آرایش هر زمانی در این چند دهه که به آنان نیاز بوده، کتبی نمونه و شک دین خود را به این انقلاب ادا کرده اند. این که نویسنده موفق بوده یا نه به رأی عموم گذاشته و استدعا نموده که برای موفقیت بیشتر طرحی شود.

سازمان حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس ارتش جمهوری اسلامی ایران، نیز دست عموم را گرمی می فشارد. درخواست دارد با ارسال انتقادات و پیشنهادات او را یاری داده تا در خلق آثار بعدی استفاده، عیوب و نواقص برطرف و از نقاصت نیز استفاده گردد.

من الله التوفیق

سازمان حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس
سرکپیپ دوم ستاد ابراهیم



من مومن؛

گاهی انسان «بی» داشته است، «مشکلی» را حس می‌کند، «نقصی» را می‌یابد، یعنی نمی‌شناسد. با این وجود گاهی می‌ماند که با این همه قوتی که در این سرزمین وجود دارد چگونه می‌توان راهی یافت که بتوان از این همه پتانسیل استفاده نمود و انقلاب اسلامی را به جهانیان معرفی کرد.

من در روستا به دنیا آمدم و در شهری کوچک به دبستان رفتم. نیمی از دبستان را در روستا و نیمی را در شهرستان خواندم.





وقتی که در راهنمایی و دبیرستان درس می‌خواندم، با تعداد زیادی از بچه‌های روستایی محصور بودم که برای ادامه تحصیل مجبور بودند هر پنج نفر آنان در یک اتاق زندگی کنند.

بوت غیب آنان نان خشک، کشک و ماست چکیده‌ای بود که مادرشان از ده می‌فرستاد و ما همی نیز از تخم مرغ به عنوان خورش استفاده می‌کردند. تخم مرغ این که در نشان نمی‌خوردند تا فرزندشان بخورد و در کنار هم اتاقی خود می‌خوابیدند. فرزندان آنها نیز از والدین خود آموخته بودند، وقتی باید آن را خوردند که در اتاقشان نیز داشته باشد و بخورد.

گاهی این تخم مرغ‌ها در اتاقی که از یخچال خبری نبود، نگهداری می‌شد. آنها می‌خوردند و هیچ کله‌ای نداشتند. سپاسگزار خدای خویش نیز بودند!

من با کسانی درس خواندم که شاهد بودم شهید برات را در چشمش به آن بود که اتوبوس روستای شعب آباد برسد و مادر او از روستای شعب آباد برایش نان بفرستد. غیرت او مثال زدنی و چشمان پاکش به نجابت بود.



من با شهید محمد صحرانورد، کمک خلبان شهید علی اکبر صحرانورد، افسر رشید اسلام شهید غلامرضا رجب زاده، سرباز شهید مروج تربتی و حسین دانشور و... زندگی کردم.

نانی که رفتی دیدند سرزمین آن‌ها در خطر است، جان خود را در طبق اخلاص گذاشت و هدیه کردند. هدیه کردند و چیزی برای خود نخواستند.

آن‌هایی که برای پیروی از آداب رحمت کشیده و بار جنگ را بر دوش خود کشیدند. آن‌هایی که هیچ‌گاه نگذاشتند کشور برایشان چه کرده است. تنها به این فکر کردند که چگونه می‌توان از این جسم خاکی برای تقویت و تعزیز ایران اسلامی استفاده نمود.

من با کسانی درس خواندم که مادران آنان گاهی سوادشان هفدها تخم مرغ، که تنها سرمایه‌ی آنان بود، نمی‌خوردند تا جمع‌شان و بیای گاهی سه فرزندشان که در شهر زندگی می‌کردند، بفرستند.



با دانش‌آموزانی درس خواندم که گاهی دو هفته یکبار به حَقام عمومی می‌رفتند و از حَقام خصوصی خبری نبود.

آن‌ها که فقر زندگی کرده بودند اما توانستند در صحنه‌های علمی و عملی دانش‌آموزان شهرستانی که در رفاه نسبی زندگی می‌کردند، رتبت مساوی را با هم بگیریم اگرچه با سختی درس می‌خواندند ولی هیچگاه تنفس نفس را فراموش نکردند. در درس خواندن از بچه‌های مرفه نیز سبقت می‌جستند.

در این مجموعه تلاش کرده‌ام اگرچه من مشکلات آنان را نداشته‌ام، اما چون با آنان محشور بوده‌ام، تصدیق می‌کنم از زندگی آنان را ارانه دهم و دینی را ادا کنم.

من در میان آنان کسانی یافت‌م که می‌توانند حتی را اداره کنند و ادعایی ندارند!



من در این مجموعه راوی کسانی بوده‌ام که در پیروزی انقلاب نقش بی‌بدیلی داشته و هر وجب این سرزمین شاهد از خودگذشتگی آن‌ها بوده و خواهد بود.

آنانی که وجب به وجب با خون آنان رنگین و نام آنان را می‌توان در میان شهداء و آزادگان سرفراز، جانبازان گرامی و ایثارگران سرفراز یافت. نام پیران ساسی درخشیده و می‌درخشد.

آنانی که دوره زبان خود را در کساکچه‌های ده و شهرستان کوچک خود طی نموده و هیچگاه رنگ آموزشگاه را ندیده‌اند.

همانانی که موفق به حضور در کلاس‌های تکوین نشده و نام آنان در مدارس نیمه دولتی و غیرانتفاعی ثبت نشده است.

آنانی که اگرچه استعداد درخشانی داشته ولی هیچگاه کسی از آن‌ها نامی نبرده است.



آنهایی که هم‌چنان گمنام در زیر چوب چراغ برق‌های کوچه‌ها، تنگ و تاریک درس خوانده‌اند تا سایر اعضای خانواده‌ی‌شان بتوانند در یک اتاق زندگی کنند.

آنان که در زیر چوب چراغ برق درس خوانده تا پول برقی که برای آنان می‌باید بر سر می‌بارشان را عبوس نکند.

من تلاش کردم در آن زمان به آنان رسیدم. خدا کند موفق شده باشم.

حسن سیفی



آن چه گذشت:

زینب نوهی شهیدی است که در کلاس انشاء بخشی از سرگذشت پدر، مادر و اجدادش را می‌خواند. او کتابی را نشان نش می‌دهد و از آنان می‌خواهد که این کتاب که تنها چند صفحه است را سرانده، بخواند. او ادعا دارد که آن کتاب سرگذشت همهی مادران رزمی است.

در مجلدات یکم تا پنجم سرگذشت سفران خانواده از روستا تا اطراف تربت و از آنجا تا مشهد، از روستای حضرت رضاع تا روستایی در اطراف شیروان را بازگو می‌کند.

در این چند قسمت نیز حوادث بازگو شده و مصداق صاف زندگی و تلاش خانواده‌ای که دوست دارند از راه حلال رزق و کفالت ترسیم شده است. این که در این مسیر بر آن‌ها چه گذشته است، ضرورتی ندارد که مجلدات گذشته خوانده شود.



جلد یکم با عنوان «شام رضوی» اعتقادات یک خانواده‌ی شیعی نسبت به ولایت علوی را بیان می‌کند و خود را بر سر سفره خوان رضوی در این زمین رضوی می‌داند.

در این داستان تلاش شده تا بیان گردد؛ شیعه در ایران میهمان امام شهید است، بر سر سفره‌ی غریب‌الغریاء بوده و هست و وامدار آن امام همام است.

در جلد دوم تلاش شده تا سیر و خط زندگی یک روستا زاده را ترسیم کند. خطرات و خاطرات یک دهاتی را ترسیم نماید. زندگی مسالمت آمیز آنان با حیوانات و گیاهان را بیان نماید.

در «ای کاش وفادار بودم»، تلاش شده تا نشان دهد، حتی حیوانات نیز محبت را پاسخ داده و نسبت به انسان‌ها وفادارند!

جلد سوم و چهارم و پنجم ادامه زندگی در روستایی دیگر است. خود زندگی دیگر به حساب می‌آید. در این مجلدات زندگی در روستا مشکلات و مصائب تابعه‌ی آن آمده‌است.



ادامه‌ی مبحث در این جلد دنبال می‌شود تا انقلاب پیروز شده و در
مجلدات بعدی دوران بیست‌ودو ماهه اوّل انقلاب و دوران دفاع مقدس
ادامه خواهد یافت.

و اما ادامه داستان...



مادرم کنار حوض آب شست و حسین که آرام آرام خودش را به مادرم رسانده‌است، کنارش دیده می‌شود. پشت پنجره ایستاده و به آسمان خیره شده‌بودم. همه چیز را زیر نظر داشتم!

حرکات و سگنات حسین توجه مرا به خودش جلب کرد. حسین بی‌خودی جایی نمی‌نشاند و حرفی نمی‌زد!

مادرم را تماشا می‌کنم. حسین حتماً کار مهمی دارد که این‌طوری در آن حرف می‌زند. او معمولاً این جور وقت‌ها اغلب خودش را لوس می‌کند.

